

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(محرم ۱۴۳۴ ه.ق - پیام آوران عشق)

۵ آذر ۹۱

خطبه‌ی روز عاشورا

سلام بر خالقِ مخلوقات، خالقِ که معرفت را رمز شناخت معرفی نمود و بندگان خویش را به تفکر دعوت کرده فرمود: آیا به آفرینش زمین و آسمان تفکر نمی‌کنید؟ زمینی که در دستتان است و آسمانی که قدرتِ سفر را در آن یافتید؛ آیا منظور پروردگار عالم علمِ نهفته در درون زمین و آسمان است؟ اگر منظور این بود، عده‌ای تفکر می‌کردند و عده‌ای از تفکرِ آن‌ها به هدف می‌رسیدند پس، منظور چیست که پروردگارمان می‌فرماید: فقط خردمندان پند می‌گیرند؛ کدام خردمند؟ آیا شما خردمندان هستید که از واقعه‌ی عاشورا پند گرفتید؟ عالم در این نهضت به شور می‌آید و همگان را به بی‌تابی‌اش دعوت می‌کند؛ بی‌قرار چه اسراری است؟ چرا می‌خواهد پرده‌ها را بدرد تا حقیقتی را نمایان کند که بارش را از سال ۶۱ تاکنون برداشته است؟ ای وای بر جامان که مولایش نفسی است که بر پشتمان می‌کوبد و در گوشمان زمزمه می‌کند: ای عاشقِ حسین، با شمشیر، فرقت را بشکاف تا خونت در جانِ بی‌قرارت قرار یابد؛ مولایت تشنه است، آب نخورد، مانند عباس باش و اگر خوردی به یاد حسین بخور؛ او از قاتلینش جرعه‌ای خواست و آنان دریغ کردند پس بر سر بکوب، اشک بریز، جانت را پاره پاره کن، چه می‌خواهی بدانی؟ امامت در حال التماس به دشمن شهید گردیده؛ چه امام با صلابتی! خود را خوار و زبون عده‌ای کافر و ملحد نموده تا تو آن را سرمشقِ زندگی‌ات کنی و از آن پند گیری؛ چه می‌کنید با باری که شیطان بر پشتتان نهاده و روز عاشورا برایش روز به دام انداختن عقلِ انسان‌هاست؛ عقلی که به خدمت او در می‌آید تا نمایشِ باطل را آن‌چنان تمام و کمال اجرا کند که جای تفکری باقی نگذارد و اگر جانی از میانِ این توده‌ی غبار گرفته برخیزد و غبارش را با حقیقتش بزدايد، به دنبال سندش می‌گردیم؛ چه بی‌چارگان زبونی هستیم که عقل را به دست قهاران و مکاران سپرده‌ایم و آنان نقشِ عاشورایی دروغین را بر آن نقاشی کرده‌اند تا در بازارِ دنیا هنرمندانی را سند اسلام بدانید که نقششان جز نقشِ یک امام در بند

افتاده، نقش دیگری نبوده. حال می‌خواهیم آن نقش را با عقلی که خلیفه‌ی جانمان است به نقشی که امامت با آن معنا می‌شود، تغییر دهیم پس با حقیقتش همگام شوید، افکار شیطان را از خود دور کنید تا چراغ هدایت عقلتان فروزان شود و اگر روشنایی هدایت را در آن یافتید با ما هم‌سفر شوید. می‌خواهیم جانتان را به صحرایی ببریم که شنیدن نامش، جانِ غافل را بیدار می‌کند و هدفِ راهش مشخص می‌شود؛ یا دروغ‌گویی قهار است و یا دل داده‌ای که نامِ مولایش را در زخم‌های تنش می‌شمارد و بر سر و سینه می‌زند تا فاجعه‌ی شهادتش را با حرارتِ جانش تسکین دهد.

حال که آینه‌ی جانتان را در دست گرفتید به روز ۹ محرم سال ۶۱ هجری می‌رویم.

از شب گذشته سر و صدای دشمن، آرامش را از خیمه‌گاه امام گرفته است؛ کودکان از دامن مادران جدا نمی‌شوند. امام، به خیمه‌ی بانوان می‌رود و دستور می‌دهند همگان حاضر شوند. همه‌ی بانوان، دور امام می‌نشینند. امام حسین (ع) می‌فرمایند: زحمت این راه، با شما جهادگرانِ مصمم و صبور بوده است. اینک به پایانِ راه هم‌سفران، نزدیک می‌شوید؛ آنان را در این صحرا می‌گذارید و خود باز می‌گردید؛ می‌روید تا امانت‌دار خون شهیدانتان باشید؛ من حسین بن علی، امام عصرتان، چون سایه‌ای در کنارتان خواهم بود؛ آنچه از من می‌بینید سر و جانی است که به خون غلتیده؛ صبور باشید و به عهدم وفا کنید. حرمتِ شما شکسته نشود و پرده‌ی عفتتان دریده نگردد؛ جان محترمتان، در قدرتِ امامت، از بلاها مصون بماند و هرگز دست نامحرمان به سویتان گشاده نگردد پس دل قوی دارید که وعده‌ی پروردگاران خواهد رسید و شما تا قیامت، بهترین و صبورترین بانوان عالم خواهید بود؛ حق یاورتان خواهد بود؛ از طعام آسمانی خواهید خورد و در بالِ ملائک، جای خواهید گرفت. به میدان نزدیک نشوید و مراقب کودکان باشید. جانشینِ پیامبر (ص) در کنارتان خواهد ماند و خواهرم زینب کبری، چون دایه‌ای مهربان، سرتان را بر دامنِ مهرش می‌گذارد پس دل قوی دارید که پروردگار عالم یاورتان خواهد بود.

امام حسین (ع) به امام سجاد (ع) می‌فرمایند: ای یادگارِ امامت، تو در چنگ این مردم نادان به اسارت برده می‌شوی و آنان از اینکه تو را در غل و زنجیر می‌کنند شادمان

می‌شوند؛ چه بیچارگانِ سبک مغزی هستند! امامت، در بند نمی‌ماند؛ آنان هستند که زبون و خوار، در زنجیرِ شیطان گرفتار می‌شوند و فرشتگان، بر گرد آن بندها به گردش در می‌آیند تا جانشان را با عطرِ امامت بیاریند و زمان، آماده‌ی پذیرایی از امانتِ خود خواهد شد تا چهره‌ی حق بماند و باطل برود.

(در خطابه‌های امسال شنیدیم و دیدیم که این وعده‌ی امام حسین (ع) چه زیبا تحقق پیدا کرد و عزت و سربلندی را خداوند کریم به آنان عطا فرمود.)

امام تا طلوعِ فجر روز عاشورا در خیمه می‌ماند و سپس خارج شده به آسمان می‌نگرند، می‌فرمایند: عمری از آنچه فرو فرستادی بدون هیچ‌گونه زحمتی بهره بردم، اکنون به پایانِ سحری رسیدم که وعده‌ی خالق است پس از این لحظه تا قیامت، حسین را به خاطر بسپار تا بارِ دیگر از دل خاک برخیزد.

امام، برای نماز صبح حاضر می‌شوند. نماز را می‌خوانند و خطاب به فرزندان و یاران می‌فرمایند: صدای مناجات، صحرا را متحول نموده؛ خاک و سنگ به وجد آمده‌اند ولی افسوس که پروردگارم فرموده: گاه سنگ، از خوفِ پروردگارش از بلندی به زیر می‌افتد و از قلبش، آب جاری می‌شود و این امت، سنگ‌هایی هستند که هیزم جهنم‌اند؛ برای کشتن شما شتاب می‌کنند و از هدایت‌م می‌گریزند. تمام کوشش‌م را در به انجام رساندن هدفم به کار خواهم گرفت پس زمان را به فرمان خویش درمی‌آورم، تا آنجا که در توانم است بندگان خدا را از قهرش بترسانم و به بهشت موعودش فراخوانم.

با طلوع خورشید، میدان آماده‌ی مبارزه می‌شود؛ امام، داوطلبانِ شهادت را در آغوش می‌گیرند و می‌فرمایند: چه جانِ با شرافتی! جانی که امانت را به آخر رساند و به مکانی بازگشت که وعده‌ی خالقش بود.

یاران می‌روند و به شهادت می‌رسند. جوانان حرم می‌آیند؛ امام به آنان می‌نگرند و می‌فرمایند: جدم رسول خدا، روزی سرم را در آغوش گرفت و فرمود: پسر، چه در سر داری که این‌چنین پر حرارت است و من گفتم: عشق به پیامبرم. اکنون به دیدارش می‌روید تا سرِ پرشورتان را در آغوش گیرد و نامتان، افتخارِ دوران‌ها گردد.

زمان، به ظهر نزدیک می‌شود. امام برادرشان را به حضور می‌خوانند و می‌فرمایند: پس از اقامه‌ی نماز ظهر من می‌مانم و تو برادر با وفایم؛ پس من می‌جنگم و تو شمشیر، از غلاف خارج نمی‌کنی بلکه به زمانِ حیاتم مهلت می‌دهی تا نور امامتت را تماشا کنم. اکنون آماده‌ی کشاندن سپاه به‌طرف فرات باش تا بتوانم به قلب دشمن روم.

حضرت عباس سؤال می‌فرماید: آیا به دنبالم خواهند آمد؟ امام می‌فرماید: اگر اسباب‌بازی‌شان را بستانی، برای گرفتنش شتاب خواهند نمود پس با آنان مانند خودشان که دارای عقلی بی‌فروغ هستند و به گمانشان مایع حیات ما در دستانِ بی‌مقدارشان، رفتار کن تا ابلهی آنان مهلت ما را بیشتر کند.

حضرت عباس خیمه‌ها را به حضرت زینب کبری می‌سپارد و به زمین می‌نشیند و پای امام را در آغوش گرفته می‌گوید: دیگر تو را نمی‌بینم. مرا را از شفاعت محروم نکن که محتاج آنم.

به‌طرف فرات می‌رود و امام به‌طرف سپاه دشمن. امر می‌فرمایند ذوالجناح به فرمایشاتشان توجه کند؛ اسب خوب گوش می‌دهد، امام می‌فرماید: تو تنها یاورم هستی پس مرا در رساندن پیامم یاری کن؛ روی دستانت بتاز و پاهایت را محکم بر زمین بکوب و مراقب باش تا به کسی آسیبی نرسانی.

با حرکاتی که ذوالجناح می‌کند، توجه سپاه دشمن جلب می‌شود؛ همگی به امام می‌نگرند؛ امام می‌فرماید: من مانده‌ام و ذوالجناح. آیا دین خدا را یاری می‌کنید و خود را از آتشِ قهر پروردگارتان نجات می‌دهید و یا جهنم را بر می‌گزینید؟ اگر جهنم را برگزیدید به‌طرفم بیایید تا شما را در آن داخل کنم و اگر بهشت را انتخاب کردید، در پشتِ سرم قرار گیرید تا رستگار شوید.

عده‌ای با هم به مباحثه می‌پردازند؛ می‌خواهند بگریزند؛ همگی کشته می‌شوند؛ آنان که آتش را برگزیدند به‌طرف امام می‌آیند و به دست مبارکشان کشته می‌شوند و دشمن متوجه قدرت امامت گشته از صحنه می‌گریزد. امام مهلتی می‌یابد و به خیمه‌ی حضرت سجاد رفته و امامت را به او می‌سپارند و مجدداً باز می‌گردند؛ دست راستشان

را بلند می‌کنند و می‌فرمایند: بیایید با دستی که فرزندان را کشته‌اید با من بیعت کنید و نجات یابید؛ من قاتلین فرزندانم را به نجات دعوت می‌کنم.

دیگر گوشی صدای امام را نمی‌شنود؛ میدان تاریک می‌شود؛ نور امامت خاموش می‌گردد و شیطان، جانشان را به یغما برده با خود در جهنم محشور می‌کند.

چه روزی است امروز! روز مبارزه‌ی حق بر باطل، روز پیروزی، روز دل دادگی، روز ایثار جان عاشق پس معنای عاشورا، در ساعت‌هایش نهفته است؛ چه ساعت‌هایی! چه کنیم؟ محزون باشیم؟ گریه کنیم؟ فریاد بزنیم؟ جانمان را به دامن چه کسی بسپاریم؟ جز مولا و سرورمان، کدامین منزلگاه‌ها را می‌پذیرید؟ پس دستانمان را به آسمان بلند می‌کنیم و می‌گوییم: یا غیاث الممتنعین، به فریادمان برس تا محرم دیگر، اگر ماندم در سپاه امامم باشم و اگر نماندم، بر خاکم ناله کنم که ای وای، فرصتم پایان یافت پس همه‌ی مهمانان خانه‌ی با شکوهت یک صدا می‌گویند:

آجرک الله یا بقية الله

اللهم عجل لولیک الفرج